

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از: ش. آهنگر

۲۳.۰۳.۰۹

تجاوز و اشغال

غارت و چپاول

در پورتال وزین "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" به تاریخ ۱۹.۰۳.۰۹ چشمم به نوشته "اشغال یا دفاع" به قلم خروشان دکتور میرعبدالرحیم عزیز افتاد. ایشان در آن نوشته مثل اینکه کسانی را مخاطب قرار داده و به آنها گوشزد میکنند که قوای خارجی در افغانستان تجاوز کرده اند، نه اینکه در دفاع از ملت ما و یا منافع مردم ما به این کشور آمده باشند. و در راستای چنین حکمی آمادگی شانرا برای مناظره اعلام داشته اند.

من درین نوشته دو نکته را جالبتر و برجسته تر از بقیه قسمت های آن یافتم. یکی اینکه آقای دکتور میرعبدالرحیم عزیز در بیان مطلب شان چه مطمئن و چه مصمم، قاطع و میدان دار وارد میشوند، که چنین خصوصیتی نمایندگی از درک عمیق شان از ماهیت متجاوزین و برداشت عینی شان از عملکرد آنها میکند، و این نشانه و ویژگی وطنپرستان آگاهی است که هرگز فریب تبلیغات امپریالیسم را نمی خورند و منافع وطن شانرا به هیچ قیمتی زیر پای اجانب له نمیکنند، که ازین جهت من به جناب دکتور میرعبدالرحیم عزیز شادباش میگویم.

و اما نکته جالب دیگر اینست که از این نوشته دریافتم که در کشور ما هستند عده ای فریب خورده و یا شاید خود فروخته که موضوعی را که جهان بر آن صحنه میگذارد و حتی خود امریکائی ها و اروپائی ها معترفند که حضور شان به افغانستان تجاوز است، و عمل روز مره متجاوزین گواه گویای آنست، این خود فروختگان و یا فریب خوردگان هنوز هم آنرا توجیه میکنند. امروز در اروپا و امریکا بحث تجاوز به افغانستان را یک بحث کهنه بدیهی میدانند. صاحب نظران و متخصصین امور مشغول تحقیق و بررسی پیامد های این تجاوز که جز غارت، چپاول و خونریزی چیزی نیست، میباشند و راه بیرون رفت از این رسوائی را جستجو میکنند. حتی بارک اوباما رئیس جمهور امریکا در جمع مشاورینش گفت: باید احتیاط کنیم که "افغانستان گورستان امپراطوریاها است" و کار را به آنجا نکشانیم که افغانها همراه ما هم مثلی که با انگلیسها و روسها برخورد کردند، عمل نمایند.

با چنین حالی باید گفت "ای والله" به فریب خوردگان و یا خود فروختگان وطن ما که هنوز هم از شهادت خود گذشتنی نیستند. همان حرف رسمیی را که سالها قبل بر زبان شان گذاشته شده طوطی وار تکرار میکنند. و اما من میخواهم درینجا مطلبی را از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی- از تحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی" نوشته و. آییز، که قبلاً تحریر یافته و با زبان گویا و تحلیل مستند میفهماند که امپریالیسم چه ماهیتی دارد و در مجموع جهان چه جنایات و ظلم هائی کرده و میکند و به ویژه امریکائی ها و متحدینشان با تجاوز خود به افغانستان کدام اهداف و استراتژی را دنبال میکنند، بیآورم. امید است فریب خوردگان- و نه خود فروختگان- را بتواند حالی بسازد. در عین زمان مطالعه این کتاب را که چهار مرتبه تجدید چاپ شده و مورد استقبال شدید مردم ما قرار گرفته است و هکذا آثار و نوشته های مستند و علمی آقای داکتر عبدالحنان روستائی را درین زمینه توصیه میکنم.

اهداف اقتصادی و سیاسی آمریکا در منطقه (۱)

درینجا و آنجای این نوشته، ذکری از اهداف اقتصادی - سیاسی آمریکا در منطقه کردیم، حال به بینیم امریکائی ها در اینجا چه اهدافی را دنبال میکنند و افغانستان را چگونه و چرا وسیله رسیدن یا بهتر بگوئیم قربانی رسیدن به این اهداف خود برگزیده اند.

هم اکنون بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م دیگر لازم نیست در تشخیص اهداف آمریکا در منطقه کسی تئوری بافی کند، یا فهم فوق العاده و مطالعه فوق العاده داشته باشد. به قول يك نشریه فرانسوی که بعداً برخی مقامات امریکائی نیز آنرا تأیید کردند، قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م پلان حمله و لشکر کشی به افغانستان در وزارت دفاع آمریکا تهیه شده بود. حادثه ۱۱ سپتامبر به هیچ صورت عامل تجاوز به افغانستان نیست، شاید این حادثه آنرا خشنتر و خونین تر ساخته است. آمریکا از مدتهاست که برای اهداف معینی در افغانستان و منطقه کار میکند. آمریکا بعد از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی متوجه شد که سرمایه ملیتاریستی اش ضربه میخورد، چون آن ترسی که دستگاههای تبلیغاتی و متحدینش از به اصطلاح "خطر سرخ" یعنی کمونیسم و شوروی سابق برای کشورهای زیر سلطه شان و حتا در سطح جهان ایجاد کرده و تعداد زیادی را گویا در برابر این خطر تا دندان مسلح میساختند و ملیاردها دلار از این درك به جیب میزدند دیگر زمینه وجود پش را از دست داده بود. منطقاً نه به خرید سلاح از آمریکا نیازی میماند و نه به حضور پایگاههای نظامی که به بهانه دفاع در برابر خطر شوروی و کمونیسم در گوشه و کنار جهان ایجاد کرده بود.

این به ذات خود پرابلم بزرگی بود برای سرمایه ملیتاریستی آمریکا که کالای نظامی تولیدش بازار نمی یافت، لذا کارخانه های بزرگ تولید اسلحه از کار می افتاد. علاوه تا نیروهای مسلح آمریکا که در مناطق مختلف زیر این نام جابه جا شده بودند، بی مصرف میشدند و دیگر به حضور شان در آن مناطق ضرورتی احساس نمیشد. بناءً آمریکا به علاوه زیانهای حاصله، به بحران بیکاری میلیونها کارگر شاغل در فابریکه های سلاح سازی، و سربازان بیکار شده ای آن در گوشه و کنار جهان مواجه میشد. پس برای حل این پرابلمش، باید پرابلم نظامی می آفرید تا زمینه مصرف و تولید سلاح و بازار فروش جدید به وجود آید و سربازان بیشتری نیز به کار گرفته شوند.

ایجاد دشمن فرضی و آنرا تا سرحد يك هیولای خطرناک جهانخوار تبلیغ کردن و بالا بردن، برای توجیه عملکردهای نظامی سلطه گرانه، یکی از ویژگی های نظام سرمایه داری و به ویژه امپریالیسم است که همه در طول تاریخ به آن آشنائی داریم. در مرحله بعد از جنگ سرد نیز باید این شیوه به کار گرفته میشد. يك نویسنده روزنامه گاردین به نام "خانم ارونداتی روی" چند هفته پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نوشت: "اگر اسامه بن لادن وجود هم نمیداشت آمریکا میبایست چنین کسی را اختراع میکرد." (۱۵)

سیاست پردازان امریکائی و متحدینشان این بار موجودی را به عنوان دشمن خطرناک "بشریت" در اذهان عامه داخل کرده اند که نه جمهوری دارد و نه سلطنتی، نه دیکتاتور است و نه کمونیست، نه ارتشی و نه پایگاه و یا حتا کشور ثابتی دارد و اینبار به هیچ يك از مکاتب سیاسی - اقتصادی حریف سرمایه داری جهان نمی گنجد. لذا آنرا به نام تروریسم مسمما کردند و علیه آن اعلام جنگ جهانی نمودند تا وحشت آفرینتر و همه جاگیر شود و میدان تأسیس پایگاههای نظامی و فروش اسلحه امریکایی پهنه جهان را احتوا کنند و در تقابل با این دشمن فرضی انواع اسلحه مدحش به فروش برسد و هر مخالفی در هر گوشه ای از جهان اعم از نیروهای آزادیخواه و یا دولت های ملی هم به این نام و این لکه آلوده شده و سرکوب شوند.

این دشمن فرضی بنیادگرایی اسلامی است و در راس آن آدم بی وطنی مثل بن لادن. همان بنیادگرایی اسلامی که دیروز به دست خود امریکائی ها ساخته شد و به حیث مطمئن ترین و برا ترین وسیله برای جدل ضد کمونیستی خود سردمداران آمریکا از آن بهره گرفتند و همان بن لادنی که تاچندی پیش همسو، همجهت و شریک خاندان بوش در معاملات نفتی و غیر نفتی شان بود و دو خانواده بوش و بن لادن مؤنس و همدم یکدیگر بودند. و هم اکنون که منافع این دو خانواده سرمایه سالار به هم تصادم کرده، هر دوی شان چه بیرحمانه جهانی را به خون میکشند. گاهی در تقابل هم جنگ صلیبی اعلان میکنند و ادیان خدائی را وسیله تأمین منفعت سرمایه میسازند و زمانی یکی علمبردار دموکراسی و تمدن و دیگری حافظ ارزشهای دینی و کلتوری تاریخ اسلام میشود.

سناریو سازان امریکائی اینبار سناریو را طوری ساخته اند که گویا این مولود وحشی (تروریسم) از حیطة نفوذ والد خویش (نظام سرمایه داری) برآمده و آنرا - به ویژه آمریکا را - نیز هدف قرار داده است. بدیهی است که هرگاه کسی به آمریکا صدمه ای رساند، او دشمن تمام دست آوردهای بشری قلمداد شود و همه جهان باید با کلیه امکانات خود در برابر آن قرار بگیرند !!!!!

به چشم سر میبینیم که هم اکنون درین راستا عمل میشود و نیروهای زیاد نظامی و امکانات مالی زیادی در خدمت همین سیاست است. و این سیاست چنان جنون آمیز تبلیغ میشود که بیشتر نقاط جهان عرصه عرضه و تقاضای کالای نظامی آمریکا گشته و بازار ساختن پایگاه های نظامی و استقرار نیروهای امریکائی در اکثر نقاط جهان گرم است و ازین بابت به ملیاردها دلار از سرتاسر جهان به سوی آمریکا سرازیر میشود. به علاوه تصرف مناطق نفتی و بازارهای تجاری دیگر. به طور مثال در منطقه ما آمریکا این اهداف را دنبال میکند:

۱ - امریکائی ها با تشدید ترس از بنیادگرایی اسلامی منطقه را ملیتاریزه کرده اند، و در اثر فروش سلاحهای انبار شده شان به کشورهای منطقه مثل کشورهای عربی خلیج، کشورهای آسیای مرکزی و حتی جنوب و جنوب شرق آسیا، میلیاردها دلار پول به دست آوردند.

امریکائی ها با تشدید ترس از بنیادگرایی اسلامی به خوابهای دیرینه ای شان در منطقه دست یافتند. به این معنی که توانستند به علاوه ای ایجاد پایگاه های نظامی در پاکستان و کشورهای خلیج، در کشورهای آسیای مرکزی مثل ازبکستان، قرقزستان، تاجیکستان و قزاقستان نیز پایگاه های نظامی دلخواه خویش را ایجاد کنند و از آن کشور ها باج بگیرند.

امریکائی ها هم اکنون افغانستان را کلا میتوانند به حیث یک پایگاه نظامی علیه هرکس که بخواهند به کار ببرند. میدان های هوایی نظامی بگرام، شیندند، قندهار، مزار شریف و . . . همه در تصرف کامل امریکائیها قرار دارند. به این ترتیب امریکائیها توانسته اند زیر نام مبارزه با بنیادگرایی اسلامی یا تروریسم تمام انواع اسلحه های شان را به نمایش بگذارند و برایش بازار فروش بیابند. صد ها هزار سرباز امریکائی را هم که در معرض خطر بیکاری بودند، به کشتن مردم بیگناه منطقه، به ویژه عراق و افغانستان بگمارند و معاش و مصرف شانرا هم از منابع خود همین قربانیان تامین کنند.

۲ - یکی از ویژگی های سرمایه داری اضافه تولید سرمایه است که وقتی زمینه های سرمایه گذاری مجدد برایش میسر نشود، بحران آفرین است. هدف عمده و اساسی دیگر امریکا در منطقه ایجاد زمینه های جدید سرمایه گذاری در افغانستان و از آن طریق در کشورهای آسیای مرکزی برای رفع بحران اضافه تولید سرمایه است. که هم اکنون می بینیم این سرمایه امریکائی زیرنامه های مختلف، تحت حمایت نیروهای نظامی چون اختاپوس در منطقه دست و پا میگذراند تا خون مردم مظلوم این خطه را به مکد.

۳ - هدف دیگر امریکا نفوذ در بازار های آسیای مرکزی جهت انتقال اضافه تولید کالاهای بجنل تولید شده است که به ویژه در افغانستان و همسایه های شمالی آن به فروش میرسد. این بازار که در آن صد ها میلیون نفر زیست دارند هم اکنون در تسلط کامل کالاهای امریکا و متحدینش قرار دارد. و سود سرشاری از فروش این کالا ها به حساب سرمایه امریکا واریز میشود.

نیروی کار ارزان این سرزمینها و منابع مواد خام و نیمه خام شان منابع دیگری است که هم اکنون در دسترس استعمارگران خارجی، به ویژه امریکائی قرار گرفته است.

۴ - رسیدن به منابع عظیم نفت و گاز آسیای مرکزی و بحیره کسپین (به نقشه منابع نفتی توجه کنید) یکی از اهداف مهم امریکا است. "کانگریس امریکا در سال ۱۹۹۹ م قانون سترانتری جاده ابریشم را تصویب کرد. کانگریس درین قانون خاطر نشان ساخت که نفت و گاز جنوب قفقاز و آسیای مرکزی، اتکای امریکا به نفت منطقه همیشه دگرگون خلیج فارس را کمتر میسازد. . .

تلاش در جهت تامین منافع تجارتي و سرمایه گذاری امریکا درین منطقه جزئی از اهداف عمده سیاست ایالات متحده محسوب میشود." (۱۶)

لازمه برآورده شدن این هدف، داشتن تسلط بر افغانستان به مثابه راه عبور پایپ لاین نفت و گاز به بحر هند و از آنجا به بازار های عمده مصرف است. این خود یکی از دلایل عمده تجاوز نظامی و اشغال افغانستان به حساب می آید که در زمره اهداف امریکا بوده است.

۵ - تقابل با ایران و فشار آوردن روی این کشور تا باز مجبور شود در برابر امریکا زانو زده و کلید منابع سرشار نفتی و بازارهای اقتصادی را در اختیار امریکا قرار بدهد، هدف دیگر امریکا ئیها در منطقه است.

۶ - یکی از اهداف امریکا در منطقه وادار کردن روسیه به تسلیم شدن بیشتر و جلوگیری از هرگونه تبارز و رقابت احتمالی آنست. امریکا از طریق تصرف کشورهای همجوار روسیه و ایجاد پایگاههای نظامی در آنها، که افغانستان کلید آن به حساب می آید خود را به این هدف نزدیک کرده است. و هکذا میخواهد از طریق تهدید بنیادگرایی اسلامی که افغانستان را مرکز آن ساخته بود، روسیه را تنبیه کند که از رویارویی با امریکا بهراسد.

۷ - تهدید چین و وادار ساختن آن به تابعیت از خود و در نتیجه باز کردن بازار بزرگ چین به روی سرمایه امریکا و استفاده از نیروی کار ارزان جمعیت ملیارد انسانی چین، هدف دیگر امریکا در منطقه است.

۸ - و سر انجام و مهمتر از همه دسترسی به منابع زیر زمینی دست نخورده اورانیوم دشت مارگو (هلمند / نیمروز) (معادن غنی و با کیفیت بالای مس عینک (لوگر)، معادن بزرگ آهن حاجی گگ (بامیان)، معادن بیرایت (فرنجل غوربند و سنگ گیلان هرات)، سنگ های قیمتی مثل زمرد، لاجورد و غیره (پنجشیر، بدخشان، نورستان و . . .)، ذخایر گاز و احتمالاً نفت (سمت شمال / هرات) و . . . از زمره اهداف امریکا به حساب می آید. به علاوه تسلط بر این کشور که از نظر جیوپولتیکی میتواند درجه ورود و نقطه فشار بر کشورهای همجوار و نزدیک باشد، نیز از اهداف ستراتیژیک منطقه بی امریکا در شرایط کنونی است.

ولی امپریالیسم متجاوز و غارت گر امریکا که از سالهاست درین جهت برنامه ریزی و سرمایه گذاری کرده و حال به قسمتی ازین اهداف دست یافته است، بسیار حیل و حربه گرانه روی اهداف غارت گرانه اش سرپوش مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و تروریسم را گذاشته و علاوه بر آن ادعای تلاش در راه استقرار دموکراسی در منطقه را دارد و

آنها از طریق سازمان ملل متحد نیز رنگ و روغن حقوقی و گویا مشروع داده و درین راه تا آن حد پیشرفته است که عده ای روشنفکر ساده اندیش و مردم پیش پای بین نیز گمان میکنند که واقعا چنین است و ماهیت امپریالیسم و استعمار تغییر کرده است و دیگر استعمار و استثماری در میان نیست. این حالت گفته ای معروفی را در ذهن تداعی میکند که : " بزرگترین حیلۀ شیطان اینست که جهان را متقاعد کرده است که شیطان وجود ندارد". واقعیت این است که امریکا، این شیطان حیلۀ گر، و نیروهای متحد و همراهش با تمام حیلۀ گری های شان در کشور ما به خاطر اهداف غارتگرانه و استعماری شان تجاوز و آنها را اشغال کرده اند. تا از آن به حیث یک سکوی پرش برای تسلط بر منطقه نیز استفاده کنند. نه اینکه ما را از زیر یوغ فئودالیسم نجات دهند و نه هم ذاتاً و سرشتاً میتوانند مالکیت خصوصی بر زمین یعنی سلطۀ فئودالیسم بر زمین را بر اندازند. در حد تأمین منافع خود گاهی در تبانی و همگونی با فئودالیسم - حتی با ارتجاعیترین جناح آن - به سر میبرند و زمانیکه منافع شان تصادم کند با جناحهایی از آن درگیری خواهند داشت. چنانکه جناحهای مختلف فئودالی نیز گاهی بین خود برخورد جدی میکنند و یا جناحهای مختلف سرمایه نیز گاهی تصادمات خونین داشته و خواهند داشت. ولی این برخوردها منجر به دگرگونی سرشت استعمارگرانه و استثمارگرانه هیچ یک نمیشود. درین راستا نباید به هیچ پنداری دلخوش کرد. **امپریالیسم نه منادی دموکراسی است و نه به آن باور دارد**، به قول پالمستون صدراعظم سابق انگلیس " نه دشمن دایمی دارد و نه دوست دایمی، فقط سود و منافعش دایمی است"، هر شیوه و ایسم و لیسمی که به این سود، زیان آور شود با خشونت آنها زیر پا میکند و با هر کسی که سودش را تأمین کند همسو است.

(۱) نقل شده از کتاب :

("افغانستان الگوی دیموکراسی امریکائی" ص ۳۷ و ۴۶ نوشته و. آبیژ)